



سخنرانی عبادت، انبیاء، مجلس ولایت  
حاج حسین خوش لجه

## عبادت، انبیاء، مجلس ولایت

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام على الحسين و  
على علي بن الحسين و على اولاد الحسين و على  
اصحاب الحسين و على اهل بيت الحسين و رحمة  
الله و برکاته

در این خرمن حسینی هر کسی باید خوشه ای سبز چیند؛  
یکی افطاری بدهد، یکی حرف بزند، یکی وقتش را اینجا  
نشسته صرف ولایت کند. الان بعضی آقایان کارهایی  
دارند وقتی خودشان را صرف اینجا می کنند. از دوست

عزیزم خواستم خواستی بروی، برو اما خوب ایشان باز بالاخره احترام کردند. امیدوارم هر کسی ولایت را احترام بکند، در دنیا و آخرت خدا احترامش کند (صلوات)

آقایانی که چند سال است که در این جلسه بودند، من روی سخنم با اینها نیست؛ روی سخنم با افرادی است که خب، یک وقت سوالهایی می کنند. یکی سؤال عبادتی هست که می کنند. عبادت خیلی مهم است؛ یعنی می خواهم بگویم عبادت یعنی دعوت خدا است که خدا از بعضی اشخاص دعوت می کند.

امام سجاد زین العابدین است: [می فرماید:] «أنت زین العابدین» در صورتی که آن ها عبادت نمی کنند که

مزد بخواهند؛ اما خب، حالا عشق بازی می کنند. خیلی عبادت مهم است. ما عبادت را همین جور می دانیم؛ اما مطلق نمی دانیم. حرف من سر این است؛ یعنی مطلق نیست. مثلاً الان شما بین، کربلا می روید، چقدر [ثواب] هست، یا یک «لا اله الا الله» بگویی رستگار می شوی. روایت داریم یک صلوات بفرستیم (صلوات) خدا می گوید: ای ملائکه برای او صلوات بفرست. عزیز من، آن صلواتی که ملائکه می فرستد، آمرزیده می شوی. پس عبادت خیلی مهم است. یا خدمت پیغمبر آمدند، گفت: آقا، من از طرف قومم آمدم، ما چه کار کنیم؟ گفت: یک «لا اله الا الله» بگویید. من در نوار «لا اله الا الله» گفته ام، دیگر نمی خواهم بگویم. الان می خواهم ارزش عبادت را

بگویم.

من شاید روزی دو هزار ذکر می گویم؛ اما این تسبیح [را] به روح شهدایی که از زمان آدم از دنیا رفته اند، به روح پنج تن، روح دوازده امام، خدا می داند به سلامتی شما همین طور می گویم و هدیه می کنم. من خودم نماز شب می کنم. من خودم نماز امام زمان می کنم. من کی می گویم عبادت نکنید؟ من خودم عبادتی هستم؛ اما من عبادتی با ولایتم. تمام حرفهایی که ما داریم می زنیم، [منظورمان این است که] عبادت صحیح است؛ اما ولایت صحیح تر است. قبولی عبادت، ولایت است.

پس شما باید عبادت کنید. حالا الحمد لله، شکر رب العالمین، تمام شما هم عبادتی هستید هم ولایتی. تمام عبادت شما قبول است. اگر من می گویم، [منظورم] کسانی [است] که توی جلسه تشریف فرما شدند؛ یعنی جدیداً آمدند [می باشد]. انشاءالله قدم هایشان در صراط نلرزد. من الان روی سخنم با اینها است.

اگر کسی خلاصه یک قدری حرفی می زند، [باید توجه کنید] الان اینجا من دارم حرف می زنم؛ دلم می خواهم یک قدری توجه بفرمایید؛ مثلاً اویس عبادت می کرد. چقدر عبادت می کرد؟ یک شب سجده می کرد، یک شب رکوع داشت، یک شب سجود داشت؛ اما [قبولی] این عبادتها همه اش این است که وصل به ماوراء باشی.

ماوراء، علی بن ابی طالب است. (صلوات)

ما آمدیم می گوئیم آقا جان، روح عبادت، ولایت است. عبادت خیلی مهم است. من اگر بخوام بگویم، اینقدر می گویم که نگو که بفهمی عبادت چقدر مهم است. من الان دارم می گویم نماز شب خوب است. خوبی اش برای این است که چهل تا مؤمن را دعا می کنی، یا خوبی اش این است که از خانمها، یک خرده کنار می روی، می گویی: خدا من کنار رفتم، [می خواهم] با خدا حرف بزنم. آن عبادت خیلی مهم است. آن عبادت، به دینم قسم، اتصال به ماوراء بود.

ما نمی گوئیم عبادت نکنید. حالا من نمی خواهم اهل

تسنن را بگویم یا خوارج را بگویم، من حوصله این حرفها را ندارم. خودتان این حرفها را می دانید. من الان حرفم با شماست. توجه می فرمایید؟ آن وقت خود شما باید در این حرفها خرد شوید. من دارم می گویم: مقصد دنیاست. حالا خودت آنجا نشسته ای، برو توی خوارج، برو توی نمی دانم اهل تسنن. ما اینها را به شما گفتیم. آخر، ما چه چیز به شما بگوییم؟ خودتان هم می دانید. الان حرف من با اینها است [یعنی کسانی که جدیداً آمده اند] که می گویم اینها را من زدم.

این یک، دوم اینها به من اشاراتی کردند که شما قدری انبیاء را کوچک قرار می دهی. خیلی من ناراحت شدم. آخر، من چه کسی هستم که کسی را بخواهم تأیید کنم



و یا تکذیب کنم؟ تو یکی از نفهمی ات همین است. من آخر چه کاره ام؟ آدم بدبخت، یک آدمی که پا می شوم، به خدا می گویم: خدایا، کار کود انسانی را با من بکن، من را حالی به حالی کن؛ من اینقدر محتاجم. من می توانم انبیاء را کوچک کنم؟ این حرفها را من فکر می کنم، می زنم. عزیز من، تو نمی فهمی! مگر ممکن است ما انبیاء را بفهمیم. ما ولایت را نمی فهمیم؛ به دینم، انبیاء را هم نمی فهمیم. روی فکر خودمان یک دفعه یک حرفی می زنیم.

اینقدر نوح محترم است که کسی حرفش را نشنود، [خدا] تمام را زیر گل کرد. حرف لوط را نشنیدند، هشت شهر را زیر و رو کرد. انبیاء یعنی این. مگر کسی می تواند

انبیاء را کوچک کند؟ عزیز من، چه چیزی داری می‌گویی؟ ما آمدیم می‌گوییم انبیاء مطلق نیستند، اینها هم خلق هستند. این دوازده امام، نور خدا هستند. این‌ها از نور خدا خلق شدند؛ [اما] آن‌ها خلقند و از [نسل] آمدند. یک نفر آمده می‌گوید تو آقا ابوالفضل را حجت خدا بدان. تو نفهمی! من اگر به حرف تو بروم، از تو نفهم‌تر هستم. آقا ابوالفضل محترم است. امام صادق می‌فرماید: تمام شهداء غبطه به عمویم می‌خورند. عمویم بال دارد. من عقیده‌ام این است که بعد از دوازده امام، چهارده معصوم، آقا ابوالفضل هست. تو اصلاً ماوراء حالی‌ات نیست که این حرفها را می‌زنی. من پاره‌وقتها می‌گویم حرفهایی می‌زنید، بعضی‌ها

نمی‌کشند. من فدای ابوالفضل بشوم. به قربانش بروم، پایش را می‌بوسم که تشخیص داده است. لای شما هست. تو چه حرفهایی می‌زنی؟ بابا، بگذار بکشید که من بالاترش را برایتان بگویم. حرف خیلی بالاتر است. هم راجع به انبیاء بالاتر است، هم راجع به آقا ابوالفضل بالاتر است. خیلی بالاتر است.

چرا این حرفها را گوشه و کنار می‌زنید؟ دوباره گفتم: به دینم قسم، ما ولایت را نشناختیم، انبیاء را هم نشناختیم. [انبیاء] اینقدر محترم هست [که وقتی] به حرفش نرفتند شهرها زیر و رو شد، دنیا را آب گرفت، [مردم را] غرق کرد. چون به حرف این [انبیاء] نرفتند. مگر بچه نوح غیر مردم است که گفت: «إنک لیس من

اهلک»؟ [حالا خدا] به نوح می گوید: اگر این را بخواهی، از ظالمین هستی. آن کسی که [بخواهد] این حرفها را بفهمد، اول باید اهل دنیا نباشد، بعد حواسش این طرف و آن طرف نباشد، بعد باید شب و نصف شب از خدا بخواهد، خدا هدایتش کند.

من به آن آیت الله گفتم، آقا جان، حرف خیلی هست، شما باید مبنایش را بفهمید. چه کسی می تواند اینها را چه کار کند؟ ما آمدیم می گوئیم این است. خب، حالا صبر کن ببینم. من می خواهم با شما حرف بزنم. حدیث کساء را خوانده اید؟ خدای تبارک و تعالی می گوید: من محض اینها خلقت را خلق کرده ام. [آیا] به ابراهیم می گوئیم من محض تو کردم؟ به نوح می گوید محض تو

کردم؟ به آدم می گوید من محض تو کردم؟ چرا بدبخت بیچاره، این حرفها را که نمی فهمی می زنی؟ تو باید در ماوراء باشی و از ماوراء بیایی، حرف رسول الله را بزنی، حرف امیرالمؤمنین را بزنی. از ماوراء باید حرف پیغمبران را بزنی، نه حرف خودت را بزنی. تو اشتباه کاری! چرا [آقا ابوالفضل] می گوید: تا زنده ام حامی دینم، دینم حسین است؟ او دینش حسین است. (صلوات)

پس قربانت بروم، حسابش را کن؛ اگر نوح نباشد همه عالم فروریزان می شود؟ اگر ابراهیم نباشد همه عالم فروریزان می شود؟ نه، آنها به نسبت خودشان مقامی دارند. آن وقت که هنوز پیغمبر، امیرالمؤمنین را بر روی دست نیاورده بود، حجت نوح بود، حجت ابراهیم بود.

همینطور که امیرالمؤمنین حجت است، [انبیاء] البته نه حجت تمام خلقت، حجت زمان خودشان بودند.

قربانتان بروم، شما مثلاً یک مهندس را با یک عمله که دارد گاو می چراند، یکی حساب می کنی؟ گفتم دیگر، حالا حرف نداری تو؟ حالا نروید بگویید انبیاء را گاوچران کرد! آخر، شما از این حرفها می خواهید دریاورید. نه بابا، می خواهم بگویم هر کس یک مقامی دارد. (صلوات) مقام پیغمبر به جای خود، مقام امیر المؤمنین به جای خود. قربانتان بروم، باید در ماوراء فکر کنید. قربانتان بروم، ما داریم حرف خدا را می زنیم، ما داریم حرف پیغمبر را می زنیم، حرف دیگری که نمی زنیم. خب، گفتم، دوباره تکرار می کنم: آنها خیلی والا

مقام هستند. شما حسابش را بکن، به یک حرف این [نبی] نرفتند، تمام دنیا را پیر از آب کرد و خفه کرد. پس قربانتان بروم، اینها همه درست است؛ اما من می خواهم به شما بگویم خدای تبارک و تعالی فرق گذاشته، من هم فرق می گذارم. من حرف آن ها را می زنم.

من برای رفقای که تازه آمدند، گفتم. این رفقا که چندین سال است در جلسه آمده اند. الان هم گفتم: من خواهش می کنم، تمنا می کنم، اگر من یک حرفی زدم که دیدید یک قدری اینطوری هست، بیایید به من بگویید، من قبول می کنم. شما که خیلی والا مقامید. به دینم، من هر کدام از شما را از دنیا بیشتر می خواهم؛ چون که دنیا را می گوید: استخوان خوک در دهان سگ

خوره دار است. شما را می گوید ولایت دارید. من نمی خواهم تملق بگویم. من اهل تملق نیستم؛ اما من اهل تفکر هستم. آخر، من اینقدر شما را می خواهم، شما باید خودتان این مجلس را اداره کنید.

الان به دوست خودم گفتم اگر الان یکی در مجلس حرفی می زند، ما نباید این اینجوری است و اعراض کنیم. نه، ما باید با این حرف بزنییم، [بگوییم] بابا، این اینجوری است، آن اینجوری است. اگر که می داند جواب دهد، اگر نمی داند، چیز بشود. ما باید توی خودمان مطالعات داشته باشیم، نه مبارز باشیم، مطالعات داشته باشیم. من افتخار می کنم که بگویید. اصلاً می خواهم این را به شما بگویم: مجلس همه



جوری تویش هست. من نمی‌خواهم یک حرفی بزخم به شما جسارت بشود. من از شما خیلی می‌ترسم. به دینم، راست می‌گویم. شما یک چیزهایی را یک دفعه نمی‌کشید، یک چیز را که من بگویم خب، می‌گویید درست نیست.

مجلس پیغمبر هم همه جوری تویش بوده است. مگر عمر و ابابکر نبودند؟ پس سلمان بگوید چون این‌ها هستند، من بروم دیگر؟ اشتباه است. تو خودت یک اسوه‌ای هستی، تو خودت یک پایه‌ای هستی. از این حرفها همیشه بوده است. شما باید این مجلس را دنیا حسابش کنید، نه مجلسی که دور هم نشستید. شما باید مجلس را دنیا حساب کنید. دنیا همه جور بوده؛

اینجا هم همین طور است، نه اینکه ترک کنید. خب،  
آنهایی که ترک کردند، به چه چیزهایی گرفتار شدند؟  
متوجه هستید یا نه؟

من یک حرفی زدم، یادت رفت بگویی. من یک نفرینی  
کردم، گرفتار نشوید. هر کدام از شما باید مجلس باشید؛  
یعنی الان این آقا نیامده است، انگار مجلس نیامده  
است. این نیامده، انگار آن نیامده است. شما از آنجا که  
دارید [می آید، باید بگویید:] زهرا جان، آمدیم تو را یاری  
کنیم. زهرا جان، تو سوار الاغ شدی، رفتی با پهلوی  
شکسته، با صورت نیلی، گفתי شاید این جلسه  
بنی ساعده درست نشود، این [اگر هم] درست شود،  
مردم گمراه نشوند. والله، بالله، این جلسه همان

جلسه‌ای است که زهرای عزیز می‌خواهد. افتخار به شما می‌کند. قربانتان بروم، شما تحمل داشته باشید. دوباره تکرار می‌کنم، یکی چیزی گفت، این حرفها دیگر هست، شما خودت آن نباش. شما خودت عالم بین باش.

قربانتان بروم، فدایتان بشوم، شما امید من هستید. من چندین سال است که دارم حرف می‌زنم. چیزی از شما خواستم؟ توقعی از شما داشتم؟ مدام گفته‌ام من را احترام نکنید. من شما را احترام می‌کنم، شما نکنید. چرا؟ احترام من این است که این جلسه را با چنگ و دندان حفظ کنید تا انشاء الله امیدوارم برسد به دست وجود امام زمان. هر کدام از شما که بروید، یک تزلزل داشته باشید، به دینم، به آیینم، یک ضربه به قلب من

می خورد.

بین، امام حسین چه می گوید؟ می گوید: اشک شما من را شفا می دهد؛ یعنی شمشیرهایی را که به من زده اند را شفا می دهد؛ یعنی که من را بخواهید. امام حسین همین را می گوید. امام حسین می گوید: من را بخواهید و برای من گریه کنید، [من را] شفا می دهد. شما هم اگر پایدار در این جلسه باشید، من را شفا می دهید.  
(صلوات)

خدایا، این حرفها را که زدیم، یا امام زمان، ما امرتورا اجرا کردیم. ما مقصدی نداریم. من خودم شبها که می شود بدبختی خودم را اظهار می کنم. اصلاً من هیچ

چیز هستم. نه که بگویم چیزی هستم، اصلاً هیچ چیزی هستم. هیچ چیز که دیگر ریا نمی کند، هیچ چیز که احتیاج به جایی ندارد. من هیچ چیز هستم؛ اما خدایا، این رفقای من را چیز قرار بده.

خدایا، این حرفها در عروق بدن اینها تزریق بشود.

خدایا، استقامت به اینها بده.

خدایا، سخی هستند، سخاوتشان را بیشتر کن.

خدایا، تو را به حق امام زمان قسمت می دهم، این رفقای من را پادار کن، پایدار کن.

خدایا، اینها الان می فهمند که زهرای عزیز از دست اینها رضایت دارد. خدایا، رضایت را تا آخر برسانیم به

دست مبارک امام زمان . (صلوات)

یا علی